

در زنگبار هم چنین حکومتی دیده نمی‌شود. اگر من به فرمان شاه تمکین نکرده‌ام بر حسب عقیده‌ای است که به قانون اساسی و مشروطیت مملکت دارم و یقین دارم «و یقین دارم» شاه بزرگ، شاه خیرخواه، شاهی کنه بخواید در تاریخ ایران نامش به نیکی برده شود شاهی است که به قانون اساسی احترام کند.^۴ اگر این کار بد بود یک مملکتی که دارای ۶۰۰ سال آزادی است یعنی انگلستان پادشاه آن مملکت این رویه را اجراء می‌کند، اگر کسی در آن مملکت بگوید شاه چرا وزیر را عزل کردی دیده نمی‌شود که بگوید باید دهنش را بر سرب کنند ولی در این مملکت دیده می‌شود و گوینده آن هم تیمسار محترم دادستان ارتش است.

در ساعت ۱۰/۱۲ جلسه بعنوان تنفس تعطیل گردید و در ساعت ۱۰/۴۵ جلسه مجدداً تشکیل شد.

رئیس دادگاه: جلسه تشکیل است آقای دکتر محمد مصدق در بدو تشکیل جلسه مطالبی بیان فرمودند که مفهوم آن این بود که اینجانب مانع شده‌ام که برای دفاع خود از محتویات پرونده استفاده نمایند و موضوع روزنامه لوموند را عنوان کردند در جلسه دیروز عین جوابی که در مقابل تقاضای ایشان گفته شد و در صورت جلسه نوشته‌اند و صدق آن را خود آقای دکتر محمد مصدق تأیید کرده‌اند برای اطلاع و استحضار افکار عمومی منشی دادگاه قرائت می‌نماید. (منشی دادگاه قرائت کرد) چنانچه ملاحظه می‌شود اینجانب صراحتاً گفته‌ام که استرداد هر مدرکی پیوست پرونده شده مورد ندارد. اینک نیز تأیید می‌کنم که دادگاه هر مدرکی پیوست پرونده شد به هیچیک از طرفین دعوا مسترد نمی‌کند. اما در مورد اینکه آقای دکتر محمد مصدق فرمودند که دادگاه مانع از این است که برای دفاع خود اوراق پرونده را مورد استفاده قرار دهد جداً تکذیب می‌کنم. دادگاه قریب چهار ماه است تشکیل شده، سرهنگ بزرگمهر وکیل مدافع ایشان حضور دارند. هر وقت ایشان خواسته‌اند در حضور منشی دادگاه پرونده را مطالعه نموده‌اند و حتی از اوراقی که مورد احتیاج برای دفاع بوده رونوشت برداشته‌اند اینک باز هم اعلام می‌کنم پرونده در اختیار منشی دادگاه است و آقایان متهمین و وکلای مدافع آنها مانند تیمسار دادستان ارتش هر وقت بخواهند به پرونده مراجعه کرده آنچه را لازم می‌دانند رونوشت بردارند ولی اوراق پرونده را در اختیار هیچیک از طرفین نگذارده و نخواهم گذاشت زیرا این اوراق اعم از اینکه ارزش قضائی داشته باشد یا نداشته باشد از پرونده نمی‌شود آنها را جدا نمود این رویه‌ای است که مطابق مقررات در تمام دادگاهها جاری است.

مطلب دیگری که می‌خواهم به استحضار برسانم دادگاه برای رسیدگی به صحت یا سقم مندرجات روزنامه‌ها تشکیل نشده و دادگاه به قسمی که مکرر گفتم برای قضاوت بین ادعای دادستان و دفاعیات متهمین تشکیل گردیده باز هم تکرار می‌کنم که آقایان متهمین میل دارند به قسمی که در مدت چهار ماه عمل شده به پرونده مراجعه کنند آنچه لازم دارند رونوشت بردارند و مورد استفاده خود قرار دهند در صورتی که این طور نیست سرکار سرهنگ بزرگمهر برخیزند و اعلام کنند که در چه روزی پرونده را خواسته‌اند که

۴. شرایطی که برای شاه مشروطه قائل است مثل سلطنت ششدهاله در انگلستان.

مطالعه کنند و پرونده در اختیار ایشان گذاشته نشده است^۵

سرهنگ بزرگمهر: این مطلب صحیح است لیکن اگر موکل بنده دیروز چنین مطلبی را فرمودند چون دسترسی به ترجمه همان روزنامه خارجی به طوری که فرمودند نداشتند و خود را موظف می دانستند که به سخنان تیسار سر تیب آزموده فی المجلس پاسخ بدهند آن روزنامه را خواستند که از روی آن بتوانند جواب بدهند و منظور از دادن آن روزنامه به دادگاه برای ضبط در پرونده و منظور از خواستن آن روزنامه جز استفاده چیز دیگری نبوده است. حال اگر در این عبارات تفاهم سوئی شده امیدوارم با بیانات تیسار مرتفع گردیده باشد و موکل بنده نیز منظورش از استرداد نه این بوده که مجدداً پس ندهند زیرا آن روزنامه رایه عنوان یک مدرک به دادگاه تسلیم نموده اند.

رئیس: آقای دکتر مصدق، بقیه لایحه آخرین دفاع خود را قرائت فرماید.

دکتر مصدق: ریاست محترم دادگاه بیاناتشان مورد تصدیق بنده است و آنچه فرموده اند صحیح است ولی در مدافعات شفاهی در مسائل خارج وقتی که یک مطلب فوراً گفته می شود و برای مدافع قبل از آن وقت اطلاعی نبوده می تواند در دادگاه آن مدرک را بخواهد و استفاده کند و اگر بنده دیروز روزنامه لوموند را خواستم چون ترجمه آن همراه توبه اجازه خواستم که آن را در خود جلسه به من مرحمت فرمایند که ترجمه کنم. البته یک سوء تفاهمی شده که بدین وسیله رفع می گردد. من به هیچ وجه اصراری ندارم که این محاکمه طول بکشد با اینکه شخصاً میل دارم که هر روز این محاکمه باشد و من از آن زندان به این جا بیایم و وقتی را در اینجا در حضور میارکشان بگذرانم که این نفع شخصی خود بنده است. با این حال بنده میل دارم که این محاکمه هر چه زودتر تمام شود. چرا؟ برای اینکه سر تیب دادستان از گرفتاری این دادگاه خلاص شوند. چون در روزنامه خواندم که ایشان می بایست به سمت آناشه مبلیر (آناشه نظامی) ایران همه پاریس بروند و چون فرزندان ایشان که فرزندان خود من هستند در دبستانی که تحصیل می کنند به آنها خوش نمی گذرد و خودش هم در منزل ۵ نفر سرباز محافظ دارند که نگهداری این سربازان برای این مرد محترم خالی از اشکال نیست این است که می خواهم این محاکمه زودتر تمام شود و به مأموریت خود بروند و فرزندان عزیزم از مشقتی که از کار پدر محترمشان دارند در دبستان خلاص شوند. به خدا قسم من میل ندارم دخترهای شما (اشاره به دادستان) در مدرسه ای تحصیل کنند که از همکلاسیهای خود خجالت بکشند و نتوانند در چشمهای آنها نگاه کنند. بنده خیلی میل دارم که هر چه زودتر از این شهر بروند. از این کشور بروید و در هوای پاریس خوش بگذرانید و دخترهای شما هم که خدا شاهد است مانند دختران خودم آنها را دوست دارم و مثل فرزندان من می یابند از انتقائی پدر عزیز خود در دادگاه خلاص شوند. این عرض بنده بود راجع به اخلاصی که به شخص تیسار دارم هر چه زودتر این محاکمه را تمام کنند و بروند و خودم در آن زندان بمانم و این مرد (اشاره به آزموده) از این

۵. رئیس دادگاه به بهانه استرداد روزنامه حاضر شد روزنامه را در اختیار دکتر مصدق بگذارد ولی بعد از آنکه ترجمه روزنامه لوموند را که یک نسخه آن را داشتیم و رونویس کرده در اختیار دکتر مصدق گذاشتم و ایشان در جلسه بعد مورد استفاده قرار دادند رئیس دادگاه مطلب را عوض کرد و چنان گفت

مملکت برود.

ریاست محترم دادگاه عرض من این بود که من در یک عمری یک عقیده داشتم اگر شما در یک روزنامه خوانده باشید یا کسی بیاید عرض کند که عقیده من تغییر کرده هر مجازاتی که بفرمائید تحمل می‌کنم. من از روی این عقیده بود که در مجلس ۱۶ خواستم هشتی تشکیل شود و راجع به اصول قانون اساسی و وظیفه دربار گزارش دهد. هیچوقت غیر از این نظری نداشتم. تیمسار دادستان محترم که گفت مردم این مملکت تشخیص داده‌اند که من مخالف صلاح مملکت رفتار کرده‌ام و خانه مرا خراب کرده‌اند این حرف در حکم دادگاه اثر بسیار دارد زیرا واقعاً اگر مردم مملکت خانه مرا خراب کرده‌اند من نه تنها در این دادگاه محکوم شده‌ام بلکه قبل از این محکومیت در افکار عمومی این مملکت و در افکار دنیا محکوم شده‌ام. بدترین محکومیتها محکومیتی است که در افکار عمومی شده. دادگاه ممکن است که مرا محکوم بکند ولی افکار عمومی به این محکومیت. قلباً اعتراض کنند بنابر این نظر بنده از عرایض روز قبل و امروز این است که تیمسار محترم اگر به عرایض من راجع به این چک اعتراضی ندارید سکوت اختیار کنید بنده به هیچ وجه عرضی نمی‌کنم ولی اگر تصور می‌فرمایید که این چک صادر نشده و این چک سبب خانه خرابی و خاموشی نهضت ملی ایران نشده آن وقت وظیفه دارید که مرا... شما بکوفتی خودتان رئیس یازرسی وزارت دفاع ملی بوده‌اید^۶ مرا به سمیت یک نماینده خودتان با دو نفر از دادرسان تعیین کنید همین امروز دیرتر خیر که من بروم این چک را از بانک بگیرم و آن چکی که بانک برنامه کشیده است از بانک ملی بگیرم و وجوهی که از بابت این چک از تاریخ ۳۱ برود گرفته شده از روی حساب زرر دناالی معین کنم و بعد از زرر دناالی بمرسم که این پولی را در حساب اصل ۴ در کجا وارد کرده‌اید اگر زرر دناالی چکهائی که کشیده پول آن را به حساب اصل ۴ وارد کرده‌اید خبر روزنامه لوموند دروغ است خدا لعنت کند روزنامه خارجی را که نسیتهائی به دستگاه ما می‌دهند ولی اگر آن چکها در حساب اصل ۴ برده نشده بدیهی است که این چکها به اشخاصی داده شده اشخاصی که دولت ملی را از بین ببرند^۷ من عده‌ای همکار داشتم هدف من با آنها یکی بود. چه شد یک مرتبه از من رو برگردانیدند و وقتی که از آنها پرسیدند تقصیر دکتر مصدق چیست؟ ضرب المثل فرانسوی *on tue son chien on dit qu'il était enragé* اگر کسی سگش را بکشد بگوید هار بود. وقتی از اینها پرسیدند شما آقایان شما که با آقای دکتر مصدق منجاوز از سه سال همکاری کردید چه شد که یک مرتبه از او برگشتید می‌گویند او می‌خواست که ایران را کمونیست کند. بنده می‌خواستم ایران را کمونیست بکنم آیا بنده نقضی داشتم ایران کمونیست شود. این حرفها یک مطالبی است که باید مورد توجه دادرسان محترم واقع شود. واقع

۶. اشاره به ضمیمه ۲ جلد ۱ دادگاه تجدیدنظر.

۷. در یادداشتهای دکتر مصدق چنین نوشته شده که در گفتار تبدیل نموده:

وجه این چکها را گذشته از اینکه علمای روز نه اسفند گرفته‌اند عده‌ای از همکاران سابق من هم از این وجوه بهره‌مند شده‌اند و الاً دلیل نداشت که آنها بگویند هدف ما یا هدف مرده ایران یکی است و بعد از هدف خود صرف نظر کنند و برای اینکه در نظار جامعه خائن بفرج نروند بگویند چون دکتر مصدق می‌خواست مملکت را کمونیست بکند باین جهت ما با او مخالفت کردیم.

عرض می‌کنم اگر به این عرایض من اعتماد نداشتند این جلسه را تعطیل کنید مرا مأیوس کنید به اتفاق تیمسار سرتیپ دادستان و دو نفر دیگر از این آقایان حاضر به اتفاق برویم به بانک و اداره محاسبات اصل ۴ و گزارشی برای روشن شدن فکر شما تهیه کنیم و اگر نتوانیم چنین گزارشی تهیه کنیم آن وقت معلوم می‌شود این روزنامه‌های خارجی مطالبی برخلاف حقیقت می‌نویسند و از روی اغراض منتشر می‌کنند.

آن مؤمن^۸ فرمودند: «سرتیپ ریاضی صحیح می‌گوید اگر کسی جای او رئیس ستاد ارتش بشود همان صبح ۲۵ مرداد در حالی که مجلسین منحل بوده دادگاهی تشکیل می‌داد و مصدق در میدان سپه به دار مجازات آویخته می‌شده» از این بیان چنین مفهوم می‌شود اگر مجلسین منحل نشده بود مجلسین می‌باید حکم اعدام مرا صادر کنند و چون مجلسین وجود نداشتند انجام وظایف مجلسین بعهده تیمسار سرتیپ ریاضی بوده و در انجام وظیفه غفلت کرده است و باید مجازات شود و باز می‌فرمایند:

«مصدق در دفاعیات خود گفت اگر دستور دستگیری سیهید زاهدی را دادم چون دستگیر نشده است دیگر آن مرد یعنی بنده چه می‌گوید بنده عرض می‌کنم آقای محترم به فرض اینکه سرهنگ نصیری میخواست شما را دستگیر کند مگر شما را دستگیر کرد؟ اگر تکیه کلام شما این است که حق شناس و زیرک‌زاده یعنی آنچنان مرداتی که دائماً ملت را قریب می‌دانند دستگیر شدند این تدبیر حاملین فرمان عزل بوده است.» لذا عرض می‌کنم که توقیف سرتیپ نصیری بر طبق ماده ۵ قانون حکومت نظامی بعمل آمده و از بیانات تیمسار سرتیپ دادستان نیز چنین مفهوم می‌شود که بواسطه تدبیر می‌توانند اصل ۱۳ متمم قانون اساسی و ماده ۸۲ و ۹۲ قانون مجازات عمومی را نقض کنند و از مجازات معاف باشند. احسنست به این فتوای دادستان و صدای ملت. درست توجه فرمائید عرض کردم که می‌فرمائید اگر رفته‌اند و دو نفر وزیر و یک وکیل را زده‌اند و بی‌لباس و پای برهنه به شهر آورده و برده‌اند در سعدآباد بازداشت کرده‌اند این تدبیر حاملین فرمان عزل بوده است. ببینید چه تدبیر بزرگی کرده‌اند واقعاً احسنست.

و نیز فرموده‌اند: «شما و عده قلیلی از همکاران شما اگر در راه حقیقت قدم برمی‌داشتید مانند شهدای حق و حقیقت در راه هدف مثل کوه می‌ایستادید یکی از نردبان بالا می‌رود و بسام به بسام دو سن ۸۰ سالگی فراری می‌شود (خارج از لایحه: بنده ۷۲ سال دارم ۸۰ سال می‌نمانم) (دیگری تاکنون آفتابی نمی‌گردد، یکی بکرات گریه می‌کند که مال را بردند (لا بد مقصودشان من هستم) دیگری به نحو دیگر استغاثه می‌کند این آیین مردی و مردانگی نیست. آیین مردی آن است که در این دادگاه گفتم، ستوانی در زندان مصدق می‌افتد و صدی ۹۹ بقین دارد که اعدام خواهد شد (در صورتی که صدی بکش هم بقین نداشت) در آن لحظه می‌گوید هیچ سرم نمی‌شود جز شاه و خداوند. این آیین راه حق و حقیقت است نه آنکه مصدق انسلطه در این دادگاه گریه سر بدهد و بگوید از ۵ بعد از ظهر ۲۸ مرداد نمی‌خواستم از خانه بروم همکارانم التماس کردند گفتند به جان خودت رحم نمی‌کنی به جان ما رحم کن»

از این بیانات چنین معلوم می‌شود از اینکه روز ۲۸ مرداد ما کشته شدیم تسلیم تیمسار سرتیپ دادستان

متأسفند ولی آیین مردی این نبود که ما به دست عده‌ای اجامر و اوباش کشته شویم و نیمسار هم از فرط تأثر دنبال جنازه ما نوحه‌سرایی کنند. خدا خواست که ما بدانیم و در این محاکمه حقایق را روشن نمائیم. ریاست محترم دادگاه من در این دادگاه گفتم که مملکت ما را صورتاً مستقل می‌دانند و تیمسار مرتیب دادستان گفت مرگ بر مصدق! آری آنهایی که می‌خواهند ملت ایران تا ابد در جهل و اغفال بماند هیچوقت راضی نمی‌شوند که غیر از این الفاظ چیزی تحویل مردم بدهند تا آنها در همین جهل و بسدیختی بمانند و هیچوقت به این فکر نباشند که علل این بدبختی را از میان بردارند و عده‌ای که از جهل و نادانی مردم استفاده می‌کنند بکار خود ادامه دهند و دول استعمارگر هم به مقصود خود برسند و از اعمال خود راضی باشند.

برای اینکه داوران محترم می‌خواهید یک قضاوت بزرگی بکنید که دنیاگران آن است و حقایق مستور نماید عرض می‌کنم در هر مملکتی استعمارگران از سه گروه اشخاص استفاده می‌نمایند:

گروه اول: اشخاصی هستند بسیار فهمیده و جدی ولی صاحب پرونده جزائی که از اطلاعات و فعالیت آنان کاملاً استفاده می‌کنند و پرونده جزائی هم بهترین وثیقه و فاداری آنها می‌باشد به این معنا که هر وقت خواستند از خط خود منحرف شوند آن پرونده جریان قانونی خود را طی می‌کند و این بهترین تهدیدی است برای اینکه این قبیل اشخاص عز و فاداری خود باقی بمانند و کاری که موجب نابود شدن آنها می‌شود نمانند و چون بکرات دیده‌اند که هر کس قوئ خدمت و فاداری داد اگر خلف نمود به عواقب وخیمی دچار گردیده از این کار درس عبرت گرفته‌اند و هیچوقت پیرامون کارهایی که کمترین سوءظنی در طرف مقابل ایجاد کند نمی‌گردند و خود را همیشه خادم صدیق و وفادار معرفی می‌نمایند. البته این کار برای آنها بی‌ضرر نیست چون که آنها در جامعه شخصیت و مقامی ندارند معایب آن را با محاسنتی می‌شنجند می‌بینند که از نظر مصالح شخصی محاسن آن بر معایب آن برتری دارد و بر قرض که یک عده‌ای بگویند اینها عمال بیگانه هستند آنها همیشه بر اسب مراد سوارند.

گروه دوم: اشخاصی هستند معمول و زورگو که برای نیل به هدف ناچارند خود را به قوه‌ای بچسباند و در تحت حمایت آن قوه بر مخالفین خود غالب آیند. آن قوه هم البته بلاعوض حمایت نمی‌کند بلکه به اضعاف مضاعف جبران می‌نماید. این زورگویان در نتیجه حمایت قویتر می‌شوند و با هر ضعفی که از بدبختی خود شکایت کنند شدیداً مخالفت می‌نمایند بطوری که ضعیفان از ترس قلدران هیچوقت جرئت نمی‌کنند سخنی اظهار کنند و به محض کوچکترین شکایت آنها را تسلیم قوای انتظامی می‌نمایند.

گروه سوم: اشخاصی هستند که معلوماتی ندارند ضعیف و بی‌حال و ناتوانند و این اوصاف سبب شده که بای خود را از گنیم خود بیشتر دراز نمایند و به حقوقی که از بیت‌المال در نتیجه حمایت بیگانگان به آنها می‌رسد و همیشه در کارند قناعت نمایند و مخالفتی نداشته باشند و هر عملی هم که بتضع بیگانگان بکنند چون بلاعوض نبوده حاصل بر عقیده و ایمان آنها نمایند.

به این سه گروه دیگر را راه می‌توان افزود و آن این است که از وقتی صنعت عکاسی به اوج ترقی رسیده است عمال بیگانه در مواقع حساس عکسهایی از اشخاص بر می‌دارند و آنها را تسلیم بیگانگان

می کنند که هر وقت بخواهند یک عملی برخلاف مصالح آنها بکنند آن عکسها را منتشر نمایند و چون این گروه چنین تصور می کنند که ضرر انتشار آن عکسها در جامعه بیش از نسبتی است که به آنها در خدمت به خارجی می دهند کوچکترین سخنی برخلاف مصالح بیگانگان نمی گویند و عملی به ضرر آنها نمی نمایند که این سیاست را بیشتر در دربار سلاطین اجرا می نمایند و در نتیجه اجرای این اصول یک ملتی را به دتیا طوری بدنام معرفی می کنند که کمتر کسی است از اتباع خارجی برای اینکه خود را بدنام نکند حاضر شود به آن ملت خدمتی بکند یا از آن ملت حمایت نماید. موقعی که ما میخواستیم از ادعای دولت انگلیس در دیوان بین المللی دادگسری لاهه دفاع کنیم به سه نفر از وکلای متخصص در امور بین المللی که مراجعه کردیم هیچیک از آنها حاضر نشدند در آن دیوان حضور به هم رسانند و شفاهاً از ما دفاع کنند.

در ساعت ۱۲ تنفس اعلام و رسیدگی به ساعت ۵ بعد از ظهر موکول گردید.

ساعت ۵ بعد از ظهر دادگاه با ترکیب پیش از ظهر تشکیل گردید و رسیدگی ادامه یافت.

رئیس دادگاه: نظر به اینکه آقای دکتر محمد مصدق ضمن اظهارات امروز مطلبی عنوان کردند که به هیچ وجه مربوط به دفاع و امر دادرسی نبود و آن مطلب مربوط به مأموریت احتمالی تیمسار دادستان ارتش و موضوع وضعیت تحصیلی فرزندان ایشان در دبیرستان مربوطه بود تیمسار دادستان ارتش تقاضا دارند که در اطراف وضعیت تحصیلی فرزندان خود که آقای دکتر مصدق در محضر دادگاه عنوان کرده اند پاسخی به ایشان بدهند لذا به تیمسار دادستان ارتش اجازه داده می شود توضیحاتی که دارند در جواب بیاناتشان بفرمایند.

دادستان ارتش: یا نهایت احترام ضمن عرض تشکر از تیمسار ریاست دادگاه که به اینجانب اجازه می فرماید از حق خصوصی خود دفاع کنم به عرض می رسانم. اولاً از آقای دکتر مصدق که در جلسه صبح ضمن بیاناتشان با حالت تأثر نظر مهر و عطف به اطفال اینجانب انداختند از طرف خود و آنها تشکر می کنم. ثانیاً اینکه فرمودند طبق مندرجات یکی از روزنامه ها در نظر است پس از خاتمه دادگاه اینجانب به مأموریتی به خارج از کشور بروم و اظهار امیدواری فرمودند که زودتر این دادگاه خاتمه یابد و به آن مأموریت اینجانب اعزام شوم تا اطفال اینجانب و خانواده اینجانب و شخص اینجانب که اضافه فرمودند ۵ نفر سرباز مراقب ما هستند و دخترانم که در مدرسه خجالت می کشند به روی دختران دیگر نگاه کنند آسوده شویم. در این مورد به عرض می رسانم موضوع مأموریت به خارج را اولین بار است که از دهان دکتر مصدق شنیده ام و نمی دانم چه روزنامه بوده که همقطاران و یا اشخاصی دیگر چشمتان به آن روزنامه نیفتاده که لااقل آنها به من بگویند. در مورد گرفتاری اطفالم در دبستانها، آنهم برای اولین بار است که از دهان دکتر مصدق و در مورد پنج نفر سرباز به عرض می رسانم منزل اینجانب ۱۹۰ متر مربع است ۱۰۰ متر زیر بنا و ۹۰ متر فضا. خود و خانم و چهار طفل و مادرم و دو گماشته در آن منزل زندگی می کنیم. بنده در آن منزل یا آن فضا خودم محلی برای سکونت ۵ سرباز سراغ ندارم توضیحات دیگری را لازم می دانم که با اجازه ریاست محترم دادگاه به عرض می رسد.

آقای دکتر مصدق: تردید نیست که از ۲۸ مرداد به بعد خود شاهد عینی این صحبتهای و این بیانات

نبودید ایشان باید بدانند و به گفتار خودشان بنده در این اظهاراتم اطمینان می‌دهم که دوست ایشان هستم که ایشان را می‌گیرانم نه دشمن که از محیط خارج اراجیفی در زندان به ایشان بگویند آقای دکتر مصدق بدانند از روزی که غائله ایشان مرتفع شده است اطفال دیستان از زنده باد مرده باد خلاص شده‌اند. تنها طفل اینجانب که به دیستان می‌رود پسری است ۱۲ ساله در دیستان شاهپور نجرش. این طفل تا آن اندازه خون سر بازی و شادوستی و وطن پرستی دارد که هر گاه احیاناً و احتمالاً کسی بخواهد با تحریکاتی بر خلاف مصالح کشور به آن طفل حرفی بزند خود شخصاً گریبند را سر جایش بشاند چون تا کنون چنین موضوعی پیش آمد نموده و در اثر مراقبت اولیای دیستان اطفال بکار تحصیل مشغولند مامی تداره آقای مصدق یا ابادی که دارند این وضعی که گفتند به مرحله آزمایش بگذارند و اما درباره مراقبت سر باز هر گاه از منازل و اشخاصی که مأمورین آنها را مراقبت می‌نمایند حساب این باشد که آن جریان با موافقت یا ضدیت افکار عمومی به شخص مراقب شونده بستگی دارد خوب است آقای دکتر مصدق توضیح دهند بالاخره پس از گرفتن اختیارات یکساله تا روز ۲۸ مرداد چند واحد سر باز و چند مأمور کار آگاه و به چه تعداد مأمور ایشان را مراقبت می‌کردند. خوب است توضیح دهند در آن زمان چند مرتبه از خانه خود خارج شدند و در انتظار مردم قرار گرفتند آیا دروغ می‌گویم که کار به جایی رسیده بود که بدون اغراق وقتی کسی موفق می‌شد وارد منزل آقای مصدق شود تا به اطاق خواب ایشان برسد بطور قطع از هفتخوان رستنی بود که ردمی شد تازه وقتی به اطاق می‌رسید اگر حضور آن شخص نزد آقای دکتر مصدق بیش از یک ربع ساعت طول می‌کشید پیشخدمتهای مخصوص و مأمورین کار آگاه دقیقه به دقیقه وارد اطاق شوند مبادا ملاقات کنند چشم زخمی به آقا برساند پس به زعم آقای مصدق چون مأمورین منزل یا آن تعداد و با آن کیفیات بوده بطور قطع افکار عمومی بر علیه ایشان بوده است زیرا می‌گویند سرنیپ آزموده چون ک نفر مراقب دارد این از ترس مردم است ولی این نیست مراقبت مساکن و اشخاص بستگی به افکار عمومی ندارد. آقای دکتر مصدق یک وضعیت داشته که صد درصد بستگی به افکار عمومی داشت تصور می‌کنم در دنیا نظیر نداشته باشد که مسردی در تمام ۲۴ ساعت روی تخت خواب بلمد و از اطاق خواب به اتکاء افکار عمومی کشوری را اداره کند اگر بگویند مریض بودم می‌گویم که گفته‌اند عقل سالم در بدن سالم است که چون من تردید ندارم که آقای مصدق عاقل هستند بنا بر این آن وضعیت هیچ نمی‌رساند جز اینکه مصدق السلطنه از ترس افکار عمومی آن وضعیت را به خود گرفته بود. حساب من روشن است من ۲۴ ساعت در میان مردم هستم آقای مصدق ممکن است مأمورین مخفی عقب من بگذارند و وضع مرا مشاهده کنند از او استدعا می‌کنم لطف کند بر من منت گذارد داخل خصوصیات زندگی من نشود. چه تأثیری دارد. استدعا می‌کنم آن اشخاصی که این قبیل حرفها را به این پیر مرد می‌زنند از عمل خود دست بردارند خدا را گواه می‌گیرم آنچه مطالعه کردم و آنچه به چشم صبح تا شام می‌بینم کسانی که سنگ آقای

۹. منظور وکیل ایشان سرهنگ بزرگمهر بود که بی‌مانع و رادع اجازه ملاقات داشت و وسایل استراق سمع هم به کشور نیامد و پایه عقلمان هم نرسیده بود که در دیوارهای زندان کار گذارند و مرا به عقوبتهای گرفتار کنند. بلی این خبرها صحت داشت.

۱۰. مقصود وکیل دکتر مصدق یعنی بزرگمهر است.

مصدق را به سینه می‌زنند صدی هشتاد عناصر توده‌ای هستند آنهم نه برای آقای مصدق بلکه برای رسیدن به هدف خود دختران من بکرات برای آقای دکتر مصدق گریه کرده‌اند نه از این جهت که طرفدار مصدق هستند بلکه از این سبب که چرا کار یک مرد ایرانی به آنجا بکشد که در روزهای ۲۵ - ۲۸ دیدیم. به هر حال اینجانب با توکل به خدای متعال با توجیه به اینکه مرگ را از مزه جنم به آدمی نزدیکتر می‌دانم لحظه‌ای نیندیشیدم و لحظه‌ای ترس به خود راه ندادم. آرزوی من و اطفال من این است که در خاک ایران برای ایرانی جان بدهیم و در همین خاک به خاک سپرده شویم. سعادت من این است که در راه انجام وظیفه شهید شوم چه افتخاری بالاتر از این. به خدا قسم کلمه‌ای از این عرایض را خلاف نگفتم و دیگر وقت دادگاه را ضایع نمی‌کنم.

رئیس دادگاه: آقای دکتر محمد مصدق بقیه لایحه آخرین دفاع خود را قرائت کنید.

دکتر مصدق: از بیاناتی که تیمسار دادستان محترم فرمودند بسیار مستفیض شدم. ساموریت ایشان را در مجله سفیدوسیاه خواندم چنانچه اجازه بفرمائید مجله را خدمتشان می‌فرستم (رئیس: مربوط به امر دادرسی نیست در خارج دادگاه هر گونه مدرکی در این مورد میل دارید به یکدیگر ارائه کنید مانعی ندارد). بسیار خوب. اما اینکه فرمودند هر کسی دشمن دارد همین مسئله قابل ملاحظه است که دشمن او از چه صنفی است و به چه جهت یا او دشمنی می‌کنند. دیگر بیش از این عرضی نمی‌کنم. اکنون به دنباله مطلب می‌پردازم. (دنباله لایحه) و فقط حاضر بودند که جواب لایحه دولت انگلیس را تهیه کنند و نمایندگان ایران خود آن را در دیوان قرائت کنند. چون اینکار نظریات ما را تأمین نمی‌کرد و بین دفاع مطالبی بیش می‌آمد که فرصت شور و بحث نبود و می‌بایست وکلای متخصص در جلسه دادگاه حاضر باشند و دفاع کنند و زبان فرانسه و انگلیسی هم زبان رسمی دیوان است زبان مادری نمایندگان ما نبود و لایحه خوانی هم در دادگاه لفظی نداشت و پیشنهادات آن سه وکیل مورد قبول واقع نشد و چون پروفیسور رولن سناتور معروف بسلیزیک و متخصص دعای بین‌المللی حاضر شده بود که هم جواب لایحه دولت انگلیس را تهیه کند و هم در دادگاه از ما دفاع نماید هشت نمایندگان ایران چند روز قبل از تشکیل جلسه دیوان به لاهه حرکت نمود. آقایان دکتر شایگان و دکتر سنجایی و مهندس حبیبی مورد شور پروفیسور رولن واقع شوند و لایحه‌ای که او تنظیم می‌کند بصره و صلاح ایران باشد.

پروفیسور رولن از پروکسل به لاهه آمد و قبل از مذاکره با آقایان مزبور به من گفت: «چطور می‌توانم در این دادگاه بین‌المللی مدافع ملت ایران بشوم چون که دولت انگلیس می‌گوید ملت ایران و ملت مصر اندیزن Indigène (مهجور) هستند یعنی هنوز ملتی نیستند که بتوانند خود را اداره کنند و باید دولت متمدنی به آنها قیومت کند تا هر وقت صاحب رشد ملی شدند بتوانند خود را اداره کنند. گفتم اگر این حرف را نزنند شما به آنها

۶۱. در اینجا منظور عقب افتادگی و فقر و محرومیت فکری است.

Indigence: Grande pauvreté; les indigènes en general: Secourir l'indigence, mangue, absence, Indigence d'idées Indigence: qui est du pays, qui en est originaire.

نمی‌گویید چه کار در ایران دارید؟ و چرا در امور این دو ملت دخالت می‌نمائید. این حرفها برای این است که بگویند ما ملت خیر خواهی هستیم ما خدمتگزار نوع بشریم و هر کجا که مللی باشند غیر متعنن برای اینکه به وظیفه انسانی خود عمل کنیم می‌رویم آنها را تربیت می‌نمائیم. پروفیسور گفت: این حرف صحیح است و حاضرین از شما دفاع نماید شرح خدمات او و دخترش به ملت ایران که با او همکاری می‌کرد از حوصله این دادگاه خارج است و نتیجه فداکاری او و سه نفر از نمایندگان ما این شد که دولت ایران در آن دادگاه غالب شود.

اکنون که روئین می‌شوند دو نفر از آن نمایندگان یعنی آقای دکتر سنجایی قاضی ایران در دیوان بین‌المللی دادگستری که مورد احترام فضات آن دادگاه قرار گرفته بود و آقای مهندس حسینی متخصص در کارهای نفت از ترس اینکه دادستان آنها را دستگیر و زندانی کند نماند است که خود را مخفی کرده‌اند و آقای دکتر شایگان هم که متجاوز از نصف معده او در عمل جراحی از بین رفته است در این لشکر ۲ زرهی به سر می‌برد. آیا نخواهد گفت حرفهای دولت انگلیس بیجا و بی‌مأخذ نبوده و هیچ ملت فهیمیده و صاحب رشدی راضی نمی‌شود که خادمین آن در ازای قدردانی و اجر دچار مشقت و بدبختی شوند ولی او در ایران نیست و نمی‌داند که نوکران استعمار حکومتی تشکیل داده‌اند که ملت شرافتمند ایران را به دنیا این طور معرفی کنند. در این وقت از زمان کدام ملتی است که باتوپ و تانک و طیاره بتواند جنگ کند و در این مملکت هر کس حرفی بزند دچار مجازاتهایی که در جلسات قبل آنها را شرح دادم نشود. ولی هیچکس نمی‌تواند یک ملت رشید و وطنپرست را مدت زیادی گرفتار مشقت و بدبختی کند و بالمآل ملت شرافتمند ایران فتح می‌کند و آنهایی که می‌خواهند ملت ایران به دنیا غیر رشید معرفی شود آرزوی خود را به گور خواهند برد. (در این موقع آقای دکتر مصدق از رئیس دادگاه اجازه گرفت و نشست) حال باید دید که شرکت سابق چگونه می‌توانست ملت ایران را به دنیا اندیزن معرفی نماید. به نظر من هیچ راهی غیر از انتخاب (این دادستان) در دادگاه و هیچ عده‌ای بهتر از آن اشخاصی که کیفر خواست را تهیه نمودند نداشت.

روزنامه نریون دوناسیون چاپ پاریس از قول مخبر مخصوص خود در شماره چهارم سپتامبر ۱۹۵۳ می‌نویسد: راجع به این محاکمه من مرفوق شدم که کشف کنم کیفر خواستی که دادستان در دادگاه قرائت نمود در کمیسیون که به دستور نخست‌وزیر تشکیل شده بود تهیه شده و در رأس آن سناتور خواجه نوری دوست صمیمی نخست‌وزیر و همکار مهم اینتلیجنت سرویس *Intelligent service* در ایران قرار داشت و چون برای اعضای آن مدرک کتبی ندارم فقط عرض می‌کنم حرفه اول اسم یکی از آنها «د» و دیگری «بی» و سوم «ع» می‌باشد. روزنامه مزبور برای ضبط در پرونده تسلیم دفتر دادگاه می‌شود و نویسندگان رأی دادگاه هم همین اشخاص بوده‌اند که آن را تنظیم و افسران اعضاء کرده‌اند. این دولت انگلیس نیست که ملت ایران را به دنیا

۱۲. دکتر مصدق در موقع قرائت لایحه کفمه دادستان را ذکر نکرد اظهار داشت اسم نمی‌برم.

۱۳. در افواه تنایع بود که غرض از دوره قاضی دیوان کشور، ب. بیراسته دادستان سابق تهران، ح. عمیدی نوری معاون نخست‌وزیر (سپهر زاهدی) که تنظیم کنندگان کیفر خواست و لوایح و آراء بوده‌اند. بعداً نفر اخیر نماینده دوره هجدهم مجلس شورای ملی شد علیه دکتر مصدق و بنمایش نیز اعلام جرم کرد.



فضل اله زاهدی

خارج شدن از مخفی گاه خود (منزل آدامس امریکایی) و رفتن به بی سیم

اندیزن Indigène معرفی می‌کند بلکه عمال اوست که روی سه اصل سابق الذاکر منافع مشترک دارند. اکنون واقعه‌ای را که بین من و مرحوم یرنسی ارفع الدوله روی داده است نقل می‌کنم. پرنس مرزبور پسر تسمسار سرلشکر ارفع است که اولین نماینده ایران در جامعه ملل بود. در سال ۱۲۹۹ که راهپای شمالی ایران به اروپا مبدود شده بود از طریق بوشهر عازم مأموریت خود گردید و قبل از انتصاب اینجانب به ایالت فارس و یا مقارن آن در آباده مورد حمله سارقین واقع شده و اموال بسیار مهمی همراه خود داشت که بردند و پسر مرحوم از باب کیخسرو هم که با ایشان به قصد تحصیل حرکت کرده بود به قتل رسید. مرحوم یرنسی ارفع دو ماه در شیراز توقف نمود تا تمام اموال از سارقین گرفته شد و تسلیم ایشان گردید.

یکی از روزها روزنامه کاوه که تحت نظارت آقای نقی زاده در برلن منتشر می‌شد رسید پس از قرائت معلوم شد از ایشان انتقادی کرده‌اند. به من گفتند از شما یک خواهش دارم و آن این است که از مضمون این روزنامه کسی مطلع نشود. گفتم این روزنامه در دنیا در تمام نقاط ایران منتشر می‌شود و در همین شیراز می‌دانم عده‌ای مشترک دارد و آن را می‌خوانند گفتند میخواهم همین چند نفر کارمندان دستگاه ایالتی از مستدرجات آن متحضر شوند من روزنامه را باره کردم و این عمل در ایشان حسن اثر کرد.

اکنون همین‌طور است خبری که درباره مجروح شدن آقای دکتر فاطمی در روزنامه تریبون دوشنبه مورخ ۱۴ مارس ۱۹۵۴ (۵ اسفند ۳۲) منتشر شده که در ضمن یک سلسله اخبار راجع به ایران می‌نویسد:^{۱۴} «او باز زئرال شعبان^{۱۵} است که مهمترین سهم را در بازداشت دکتر فاطمی وزیر خارجه دکتر مصدق داشته است. این است که او با دو ضرب چاقو وزیر سابق را مجروح کرد سپس با اتومبیل کادیلاک بلند خود رفت به دربار برای اینکه تا اسلحه خون‌آلودش خشک نشده، تقدیم شاه کند».

ریاست محترم دادگاه اگر بفرمائید این روزنامه را من در این دادگاه باره کنم می‌کنم و جرابدهم که قسمتی از مذاکرات حساس مرا منتشر نمی‌کنند خبر این روزنامه را هم منتشر نکنند ولی تصدیق بفرمائید که این خبر در دنیا منتشر شده و انتشار این قبیل اخبار جز اینکه میخواهند شاهنشاه را بدنام و ثابت کنند ایرانی لایق نیست کشور خود را اداره کند و باید دیگران از ما سرپرستی کنند دلیل دیگر ندارد این دادستان که گفت من آن چنان کسی هستم که دکتر مصدق را دستگیر و به بند انداخته‌ام چرا ضارب را که میگویند هم ردیف سرهنگ است دستگیر و بازداشت نکرد؟ چرا از کسانی که وظیفه‌دار بودند او را بدون تأخیر دستگیر کنند بازخواست نمود؟ و به او مجال دادند برود به دربار و این تبلیغات سوء را نسبت به شاهنشاه ما بکنند؟ من عرض نمی‌کنم که این ضربات حتماً کاز شعبان جعفری است چون که هیچ اطلاعی در این باب ندارم ولی البته این ضربات را کسی به دکتر فاطمی وارد نموده و بسیار جای تأسف است که قوای انتظامی ضارب را دستگیر

۱۴. دکتر مصدق ابتداء متن روزنامه را از روی آن به زبان فرانسه خواند پس ترجمه‌اش را از روی لایحه قرائت نمود. [۳]

۱۵. مقصود تمدن جعفری است معروف به برمیخ است که در خیابان شمالی پارک شهر در ردیف وزارت آبادانی و مسکن زورخانه‌ای داشت که در آن ورزشهای بانجانی انجام می‌شد و در دوران محمد رضا شاه یکی از مراکزی بود که مورد بازدید مهاجران خارجی قرار می‌گرفت.

نکته و دادستان ارتش هم موضوع را ندیده بگیرد و این اخبار را در روزنامه‌های خارجی منتشر نمایند.

ریاست محترم دادگاه و دادرسان محترم قبل از این که آخرین دفاع من خاتمه یابد عرض می‌کنم که چون در سی‌ام آذرماه ۱۳۳۲ بلافاصله پس از قرانت حکم دادگاه بدوی بر طبق ماده ۵۹ لایحه قانونی مورخ ۱۶ فروردین‌ماه ۱۳۳۲ تقاضای فرجام نموده‌ام چنانچه در این دادگاه نیز محکوم شوم از حکم آن درخواست فرجام می‌کنم و پس از تقاضای فرجام بر طبق ماده ۴۴ اصول محاکمات جزائی «خواستن تمیز موجب تعلیق اجرای آن است و تعلیق عبارت است از موقوف‌الاجراء مابین حکم تا خاتمه محاکمه» و چون ادامه حبس این جانب بعنوان اجرای حکم غیرممکن است و به عنوان قرار بازداشت صادر از طرف بازپرس نیز موافق قانون نیست زیرا قرار مزبور مبنی بر دو جهت می‌باشد که یکی برای جلوگیری از تبانی است و دیگری از نظر اهمیت جرم و این دو جهت بکلی از بین رفته است. زیرا با خاتمه بازپرسی و محاکمه دیگر احتمال تبانی نیست و با صدور حکم محکومیت به سه سال حبس مجرد به جای حکم اعدام که دادستانی تقاضا کرده بود اهمیت اتهام نیز از بین رفته است بنابراین موجباتی برای ادامه بازداشت اینجانب نیست. این است که تقاضا دارم قرار بازداشت صادر از طرف بازپرسی را فسخ و تبدیل به تأمین دیگری بفرمایند که اینجانب با سپردن تأمین آزاد شوم و بتوانم با وکلای خود تماس بگیرم تا رسیدگی در دیوان کشور معلوم شود. من حاضر همانطور که اکنون در زندان به سر می‌برم در تنهر خانه خود نه در احمدآباد که دستم از همه جا کوتاه می‌شود زندگی کنم. در احمدآباد نه می‌توانم برای دفاع از خود یا وکلایم تماس بگیرم و نه اگر مأمور مراقب من تجاوز از حد خود نمود یک شکایت نمایم. من عهد می‌کنم که با کسی غیر از خانواده‌ام ملاقات نکنم و یکی دو نفر مأمور دولت در خانه‌ام روز و شب باشند و نظارت نمایند تا دیوان کشور نظر خود را نسبت به رأی دادگاه اظهار نماید. اگر حکم دادگاه ایرام شد آن وقت یا من هر معامله‌ای که می‌خواهید بفرمایید و اگر نقض گردید جراً بسبب مرا دچار رنج و مشقت نمایید. حال من طوری است که زندان مجرد را نمی‌توانم تحمل کنم و آن قدر به من سخت می‌گذرد که وقتی وارد این دادگاه می‌شوم مثل این است گیسو وارد بهشت بشمام و ضرب‌المثلی است که می‌گویند در جهنم عقربی است که پناه به مار غاشیه می‌برند اکنون بدین متوال است زندان مجرد من. امیدوارم که دادرسان محترم به عرضم توجه کنند و کاری نکنند که دنیا مار ایک ملت عقسب افتاده و تسخت نفوذ بیگانگان بداند. این راه لازم است عرض کنم که اینجانب زیر بار هیچ محکومیتی نخواهم رفت و تا سرحد امکان با تمام مسائل قانونی و در تمام مراجع قضائی موضوع را تعقیب خواهم کرد^{۱۶} زیرا محکومیت من محکومیت ملت ایران است. بنابراین کوشش دفاع از خود را کوشش دفاع از ملت ایران می‌دانم و به همین جهت است خود را مکلف می‌دانم که در طریق دفاع از خود فزوده‌ای. فروگذار نکنم. چنانچه از نظر تخصص خود بود هیچوقت حاضر نمی‌شدم که تحمل این مشکلات را بکنم و به زندگی رقت‌بار خود ادامه دهم.

۱۶ به دلالت توضیح و مکاتبات می‌توان دکتر مصدق در روز نعل مکان از زندان به احمدآباد یا دیوان کشور در شیراز بود و همه مراجع قضائی را از اعتراض و طعن و لعن برکنار داشت.

اکنون میخواهم هدفی را که حتی یک روز در زندگی سیاسی خود از آن منحرف و متصرف نبوده‌ام به استحضار دادگاه و هموطنان عزیز برسانم:

آری من در تمام مدت عمر یک هدف بیشتر نداشته‌ام و آن این بوده و هست که ملت ایران بتواند مستقل و سرافراز زندگی کند و جز اراده اکثریت هیچکس بر او حکومت نکند. مبارزه درخشان مردم بر علیه شرکت سابق نفت که من یکی از رهبران آن بوده‌ام و اکنون هم به عنایت پروردگار در گوشه زندان اظهار عقیده می‌کنم حلقه زنجیر استعمار خاورمیانه را گسسته و خواهد گسست. قطع نظر از جنبه اقتصادی که ثروت ما را به یغما می‌برد، نهضت ملی ایران از این جهت به وجود آمده بود که این سرطان مهلک را از بیخ و بن بکنند و مردم کشور از آزادی و استقلال سیاسی به معنای حقیقی خود استفاده کنند. کیست که نداند که دولتهای قبل از من اسیر و زبون اراده عمال سیاسی شرکت سابق بوده‌اند؟ کوشش من برای تصویب گزارش هیئت هشت نفری که با اجازه و موافقت شاهنشاه تنظیم گردید از این نظر بود که سلطنت در این دو دهه مان دوام کند چونکه پادشاه هر قدر بیشتر به مشروطیت احترام کند دوام سلطنت در خاندانش بیشتر است. عدم اعتناء به اصول قوانین اساسی و اجرای آن به ضرر مردم سبب می‌شود که استعمارگران بتوانند اراده خود را به یک نفر تحمیل کنند. سطح فشار هر قدر وسیعتر باشد اثر فشار نامحسوستر است. اکنون من به جرم همین اظهار نظر و به جرم اینکه دستخط پادشاه را اجرا نکرده‌ام در یک دادگاه نظامی که هویت آن بر کسی مستور نیست محکوم شده‌ام. من نه به مال عقیده دارم نه به مقام و هدف من در زندگی یکی است و آن استقلال و عظمت کشور است که بخاطر همین هدف زنده‌ام و کمال سر بلند است که در این راه از بین بروم و خدا را شاکرم که در خلال این سرفروخت تیره و تار که برایم مقدر فرموده است این مسحا که وسیله‌ای شد که پس از بنجاه سال مشروطیت در افکار عمومی این مسئله مهم طرح شود که در رژیم مشروطه و دموکراسی عزل و نصب رئیس دولت که عالیترین مظهر اقتدار است حکومت است به اراده یک نفر است یا به اراده اکثریت ملت؟ و شخص غیرمسئول و تغییرناپذیر آیا می‌تواند فرمانده مطلق العنان باشد و باز هم آن مملکت را مملکت مشروطه بدانند یا نه؟ محاکمه من تنها یک امری نیست داخلی چون که نهضت ملی ایران سبب شده که این محاکمه جنبه بین‌المللی هم پیدا کند و مورد توجه دنیا قرار بگیرد و همه می‌خواهند بدانند نتیجه آن به کجا می‌رسد؟ چنانچه دادگاه نظامی در معنا و مفهوم مشروطیت شک کند عقلای عالم و سیاست‌شناسان معنای مشروطیت را خوب فهمیده‌اند و اگر ببینند که پس از نیم قرن مشروطیت ما در حال و دادرسان محاکم در الفبای مشروطیت و امانت و مردی را به جرم اینکه گفته است وزراء دولت و نخست‌وزیر فقط در مقابل مجلسین مسئولیت دارند محکوم می‌کنند و باز اگر ببینند دولتی که استعمارگران بیگانه را از مملکت بیرون رانده دچار حبس و بند می‌کنند و ناسزای گویند آیا به رشد سیاسی ما چگونه فکر می‌کنند؟ این از نظر مردم دنیا و از نظر مردم این مملکت هموطنان عزیز من به برکت نهضت و جنبش ملی که در این سالهای اخیر ملت ایران را تکان اساسی داده و به هدف درخشان استقلال و سرافرازی هدایت کرده است به سر نهفت خود

علاقتمندند و به نتیجه مبارزاتی که کرده‌اند تکرارند و معنای مشروطیت را خوب درک می‌کنند و خوب می‌فهمند که آن همه خون پاک برای این ریخته شد که در تعیین سرنوشت کشور عاملی جز اراده اکثریت ملت در کار نباشد. بنابراین شعبه دادرسان بدانید که ملت ایران نگران این محاکمه است زیرا خوب می‌داند که مینا و منشأ محکومیت و بایرانت من در کیفیت مشروطه‌ای که می‌خواهید برای ملت قائل شوید موثر است و در هر حال من در تمام عمر و تمام دو سال و چند ماه حکومت خود جز در راه خدمت به مملکت و تأمین صلاح ملت و شخص پادشاه قدمی برنداشته و عملی انجام نداده‌ام (عرایض من تمام شد).

ساعت ۱۸:۴۰ جلسه تمام شد و جلسه آینده به روز بعد ساعت ۸ صبح موكول شد.



آقای دکتر کریم سنجابی نماینده ایران در دیوان داوری بین المللی لاهه

بیوست شماره ۳ جلسه بیست و چهارم دادگاه تجدید نظر

رئیس وزیری برتیرن دیامیون در ماه ۱۹ اس ۱۹۵۴ خورشیدی
 راجع به صاع ایران شمره در روز ۵ : لا و باره ژنرال سنان است
 مهم ترین هم در باره است دکتر طی زور خار صر مصوق دشم است
 او حاضر است چاقو در زیر ساقی را محجوج کرد پس با او بر سر کار گذار
 لبه حفر رفت برابر بر سر یک آهنگ خون آلودی خند زده قدم نهاد

انگرن سگن وزیری روز سه شنبه

C'est encore le général Chalan qui prit la part
 la plus importante dans l'arrestation du Dr
 Fatemi, ministre des affaires étrangères
 du Dr Mossadeq. C'est lui qui porta le
 coup de couteau qui blessèrent l'ancien ministre.
 Après l'agression, le gangster se rendit à la
 cour dans sa longue Cadillac pour offrir l'arme
 tachée de sang frais à son souverain.



شعبان جعفری (شعبان بین سح)

بیست و پنجمین جلسه دادگاه تجدید نظر نظامی

۱۳۳۳/۲/۲۱

بیست و پنجمین جلسه دادگاه تجدید نظر نظامی مأمور رسیدگی به اتهامات آقایان دکتر محمد مصدق و سرتیپ تقی ریاحی در ساعت ۹ و ربع صبح روز سه‌شنبه بیست و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۳۳ در تالار باشگاه افسران لشکر ۴ زرهی تشکیل گردید. نخست صورت جلسه روز قبل قرائت شد.

رئیس دادگاه: با توکل به خداوند متعال جلسه تشکیل است. سرکار سرهنگ بزرگمهر وکیل مدافع آقای دکتر محمد مصدق هر چه را برای آخرین دفاع از موکل خود ضروری می‌دانید بیان فرمایید. سرهنگ بزرگمهر: محترماً به عرض می‌رساند نظر به اینکه تمام مطالبی که بعنوان آخرین دفاع یابید گفته نمود بوسیله خود موکل بیان شده بنده عرضی ندارم.^۱

رئیس: نیستار سرتیپ تقی ریاحی برای آخرین دفاع از خود هر چه را مفید بدانید بیان فرمایید. سرتیپ ریاحی: با اجازه ریاست محترم دادگاه یک قسمت از آخرین دفاع اینجانب بوسیله سرکار سرهنگ آزمین به عرض می‌رسد و بعد خود اینجانب عرضی به عرض خواهم رسانید. رئیس: سرهنگ آزمین بفرمایید.

سرهنگ آزمین: نیستار ریاست معظم با نهایت احترام به عرض می‌رساند: فرق اولین و آخرین دفاع این است که در اولین دفاع هر بار دادستان اجازه نطق بخواهد برای وکیل مدافع و متهم بقودی خود حق دفاع ایجاد می‌شود ولی آخرین دفاع بنابه قسمت اخیر ماده ۲۰۶ قانون دادرسی و کیفر ارتش جزء حقوق مسلم شخصی متهم بوده و منظور قانونگذار از ایجاد این حق یک منظور ارفاقی برای متهم می‌باشد تا آخرین صدایی که در مغز دادرس باقی می‌ماند صدای کسی باشد که بحق یا ناحق از مطالب مدعی نالان است. فرق اولین و آخرین دفاع این است که در جریان اولیه در هر جا دادستان می‌تواند اعتراض کند ولی در آخرین دفاع به شهادت گفته مکرر دادستان ارتش حق سخن از مدعی سلب شده تا هیئت دادرسان وقتی به شور می‌پردازند

۱. قبلاً موافقت کرده بودید که من در آخرین دفاع صحبت نکنم. حقا هم بر حدیث او کسی نمی‌توانست بیفزاید. حدیثان بود

تنها طنین صوت بیانات متهم اعصاب و نسوج آنان را مرتعش نماید.

روش دفاعی در امور جزایی این دادرسی میر خود را برخلاف جهت طی نموده و نتیجه این شد که قبل از ختم گفته و کیل متهم آخرین دفاع خود را شروع و ختم نماید. با این مقدمه اکنون که آقای دکتر مصدق با بیان سخنان نو و مطالب پر مغز و جملات مؤثری که می‌خواسته به قلب قاضی نفوذ کند سخنان خود را پایان داده این امر نه تنها اجازه نمی‌دهد بلکه انصاف نیست و کیل مدافع به عنوان اینکه حرفی زده باشد مغز دادرسی را با شتی ماده انبوه نماید و اثر و مؤثر را از بین ببرد. با در نظر گرفتن این حق مسلم چون بسط مقال از طرف اینجانب ممکن است اثرات سختانی که ایشان از خود گفته‌اند از بین ببرد متصفانه به نظر نمی‌رسد با مطالب پیش با افتاده صدای نافذ ایشان را در مغز دادرسیان خاموش نمایم. لذا به سخنان خود خاتمه داده و از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم با توجه به سخنان سرنپ سیاسی رئیس رکن دوم که رئیس ستاد وقت را در ابهام باقی گذاشته و با توجه به بیانات آقای دکتر مصدق راجع به دستورات صادره که صریح و روشن بود و ملاحظه فرمایم خود دادستان که فرمودند هر اندازه بنده با باز پرس تلافی نمودیم که ببینیم آقای دکتر مصدق مشاورش چه شخصی است بجائی ترسیدیم. این جمله مؤید دادگاه نخست می‌بماند همچنین به ادعای دادستان محترم درباره آقای دکتر مصدق که نوشته شده به احسن وجه تشخیص داده بود که برای وصول به هدف پشت به سازمان ارتش کرد... الی آخر که نشانه تناقض گویی دادستان درباره تیمسار سرتیب ریاحی است و بالاتر از همه موکل در ازاء صدور چند دستور واسطه بعضی رساندن پیشنهادات از واحدها به مقامات صلاحیتدار برده است. اگر بنا شود چنین شخصی مسئول شناخته شود باید ریاست رمز ستاد ارتش و عوامل دیگری که از نقل و انتقال دستورات مطلع شده‌اند به زعم دادستان تعقیب بشوند. با تذکر رئیس مطالبی که مربوط به بی‌تصیری موکل بوده و هر یک بحث مفصلی دارند که بطور اجمال خود تیمسار بنام آخرین دفاع بعضی خواهد رسانید هر حکمی غیر از تبرئه صادر شود متصفانه نخواهد بود. در پایان این یادآوری زائد به نظر نمی‌رسد که دادگاه محترم حاضر از لحاظ وضع خاصی که دارد دادگاهی است بس مهم و تاریخی که جریان محاکمه در این دادگاه محترم مطمئناً با خطوطی برجسته نه تنها در تاریخ ایران ثبت می‌شود بلکه در اقطار جهان منتشر می‌شود و شاید عظمت این دادگاه با محاکمه سقراط آن دانشمند بزرگ مطابقت نماید و ممکن است همان طوری که امروز آثار تخت جمشید که گویای مظلوم اسکندر و در عین حال مظهر تمدن ایران باستان و از افتخارات ماست، روزی برسد که دنیا جریان این محاکمه را رشد ملی ملت ایران قرار دهد و مورد تعجیب یا تنقید قرار دهند و شاید این عمل مورد مقایسه قرار گیرد که هیچ یک در این جهان وجود نداشته باشیم ولی اثر نیک یا بد آن برای ملت ایران که همیشه پاینده و مستقل خواهد بود باقی بماند. بنابراین وجود این افتخار بسته به حسن تشخیص و عدالت پروری دادرسیان محترم دارد که با نیروی عدالت و شهامت حکم عادلانه صادر نمایند تا تاریخ عظمت ایران در جهان پرومند و مفتخر باشد. دیگر عرضی ندارم.

رئیس: تیمسار سرنپ تقی ریاحی، آخرین دفاع خود را بفرمایید.

مرتیب ریاحی: دادگاه محترم بنده وقتی دوره ۲۷ ساله خدمت خود را در ارتش از یکطرف و ۹ ماه اخیر از ۲۸ مرداد تاکنون را از طرف دیگر بررسی می‌کنم آنچه به طور برجسته می‌بینم این است که در قسمت اول با نهایت صداقت و صمیمیت و درستی خدمت کردم و در قسمت دوم پس از وقایع روز ۲۸ مرداد و بازداشت شدن اطمینان کامل داشتم که برای رسیدگی به وضع کار بنده در ستاد ارتش حداکثر کمیسیون از افسران عالی مقام تعیین و با حضور خود اینجانب و توضیحاتی که داشتم رسیدگی می‌کردند. ضربه غیر قابل تحمل و فوق‌العاده‌ای که بر بنده وارد شد روزی بود که پس از قریب یکماه بازداشت بنده به دادستانی احضار شدم و تیمسار دادستان ارتش با حضور بازپرس سوالانی در جلوی بنده گذاشتند که می‌بایستی جواب بدهم. مسلماً آن لحظه بدترین لحظات زندگی من بود از لحاظ اینکه آنچه دادستان ارتش به بنده نسبت می‌دادند نه تنها در مخیله من عبور نمی‌کرد بلکه اطمینان دارم که در مغز هیچ افسر و هیچ مرد شرافتمند ایرانی خطور نکرده است. این اتهام همکاری در تغییر اساس حکومت مشروطه و ترتیب وراثت تخت و تاج و تحریض مردم به مسلح شدن بود. بعد از این ضربه (چون بنده سعی می‌کنم خطوط برجسته را بطور کلی بمرض دادگاه برسانم) بعد از این ضربه با اطمینان این که سوء تفاهمی ایجاد شده بود و با رسیدگی حقیقت‌مکتوم نخواهد ماند با وجدان راحت و گفتن حقیقت در بازپرسیها به دادگاه بدوی حاضر شدم. در دادگاه بدوی ۵ نفر از برجسته‌ترین افسران ارشد ارتش را به وکالت خود تعیین کردم زیرا کشف حقیقت نه تنها به حال بنده مفید بود که تبرئه می‌شدم بلکه برای حفظ ارتش لازم بود. به عقیده بنده با این عمل و این اتهام نه تنها به چند نفر افسر ارتش اتهام وارد شده بود بلکه امکان اینکه چنین افسرانی در ارتش وجود داشته باشند نطمه‌ای به ارتش ایران می‌زد. بنده اگر این ۵ نفر افسر عالی مقام را انتخاب کردم برای این بود که اطمینان داشته که شخصیت‌هایی مانند سرلشکر میرجلالی دفاع از ارتش را به دفاع از شخص، به دفاع از یک ریاحی گمنام ترجیح می‌دهد. خوب بخاطر دارم در اولین جمله‌ای که در آن دادگاه عرض کردم که «وجدان هر افسر شرافتمندی دادستان بسیار هوشیاری است» و از دادگاه محترم بدوی استدعا کردم که ۵ نفر از وکلای محترم من و خود من را سربازان شرافتمندی بدانند که وجدانشان به کمک دادستان ارتش برای کشف حقیقت شتافته است. بی نهایت متأسفم که به این ترتیب دستی که به طرف تیمسار دادستان دراز کردیم رد شد یعنی به مناسبت طرز فکر خاصی که ایشان دارند این پیشنهاد صحیح که از طرف یک سرباز شرافتمند بود نپذیرفتند و فقط آنچه خود در بدو امر تصور کرده و به صورت کیفر خواست درآوردند تنها آن موضوع در نظر ایشان بود با وجودی که خود تیمسار دادستان ارتش در جلسه دهم دادگاه بدوی این جمله را عیناً بیان کردند (مستهم ردیف ۲ در تحقیقات دارای روحیه بسیار عالی بودند شاید بنا بر خصلت سربازی به هیچ وجه سعی نداشته است مأمورین تحقیق را گمراه کند) بنده تصور کردم با این قضاوتی که شخص دادستان ارتش راجع به روحیه بنده داشتند وضع بنده در دادگاه بدوی کاملاً روشن می‌شد. اشتباه اول تیمسار دادستان ارتش همین بود که نخواستند باور کنند فداکاری من در راه ارتش آنقدر است که حقیقت را به نفع خود و به ضرر ارتش کتمان نمی‌کنم؛ اشتباه دوم ایشان بود که بکلی آنچه در چندجمله آخر اظهارات خود قبل از آخرین دفاع آقای دبیر مصدق بیان کردند، ایشان کاملاً تابع احساسات شدند یعنی رویه استدلال و منطق را کاملاً کنار گذاشتند و فقط تحت تهیج احساسات خود قرار

گرفتند و با اصرار و بساجت دائماً همان جملات را بدون تکیه کردن به هیچ دلیل تکرار کردند. اینکه بنده ادعا می‌کنم تیمسار دادستان ارتش تابع احساسات شدند از صورت جلسات دادگاه بدوی و دادگاه تجدید نظر به خوبی روشن می‌شود. اتفاق افتاد که موقعی که تیمسار دادستان ارتش در دادگاه بدوی گرم صحبت راجع به اقدامات سیاسی آقای دکتر مصدق بودند اظهار نظر یکی از وکلای مدافع اینجانب راجع به یک اشتباه لفظی باعث شد که ایشان با نهایت عصبانیت رشته سخن خود را قطع کرده و ساعتها راجع به اتهامات بنده تکرار مکررات بنمایند. به همین طریق در دادگاه تجدید نظر چون در جواب سؤالات ریاست محترم دادگاه که از اینجانب فرمودید جوابهایی به عرض رسانیدم همین موضوع کافی شد که تیمسار دادستان ارتش لحن خود را تغییر داده و به مذاکرات مجدد راجع به اتهامات بنده آن طور که خود تصور کرده‌اند بپردازند. به این دلایل عرض می‌کنم که تیمسار دادستان ارتش کاملاً تحت تأثیر احساسات در این دادگاه عمل کردند. اشتباه دیگری که تیمسار دادستان ارتش را از کشف حقایق دور کرد این بود که چون برای کشف حقایق باید کلیه عوامل موجود و کلیه اتفاقات را در نظر گرفت تا با مقایسه آنها حقیقت کشف شود. ایشان آن قسمت از اتفاقات و مدارک که مطابق میلشان بود انتخاب کردند و بقیه را کاملاً دور ریختند. این موضوع به نظر بنده شبیه است به اسباب یازبهای چوبی که برای بچه‌ها درست می‌کنند. قطعاتی است هر کدام جداگانه هیچ شکلی را نشان نمی‌دهد و اگر آن قطعات پهلوی هم وصل شود شکل حقیقی بدست می‌آید و به همین ترتیب حقیقتی را نمی‌شود کشف کرد مگر اینکه کلیه مدارک و عوامل جمع و چنانچه باید پهلوی هم چیده شود. بنظر بنده منظور از دادگاه جز این چیزی نبود و مدارک باید بوسیله دادستان و متهمین در محضر دادگاه ارائه شود ولی در صورتی که دادستان محترم ارتش عمداً یا سهواً مقدار زیادی از آن مدارک را در دسترس دادگاه محترم قرار ندادند و متهمین نیز مثل اینجانب که سروکارم با دستگاهی بود که اصولاً تمام کارهایش محرمانه است نتواند آن مدارک را جمع‌آوری کند حقیقت چنانچه بوده است کشف نمی‌شود. ستاد ارتش را فرانسوی‌ها به اصطلاح خودشان «لال بزرگ» می‌نامند. کسی که تصدی ستاد ارتش را دارد به عقیده بنده و طبق روش کلیه کشورهای دنیا باید در یک دادگاه علنی لال باشد. بنده هم سعی کردم لال بعانم برای اینکه خیلی از نکاتی که راجع به ارتش ممکن بود در دادگاه اظهار شود برخلاف اصل و محرمانه بودن و از این راه به ضرر ارتش بود. بنده ضرر خود را ترجیح دادم و تاحدی که مقدور بود سکوت اختیار کردم. متأسفانه جریان به تسمی پیش آمد که خیلی مطالب در این دادگاه و در دادگاه بدوی گفته نشد و باز تکرار می‌کنم که به عقیده بنده ذکر این مطالب در دادگاه علنی به ضرر ارتش بود. بنده سعی خواهم کرد در آنچه که به عرض می‌رسانم ضرر اضافی به ارتش نزنم یعنی در حدود آنچه که تاکنون در دادگاه اظهار شده است نظریات خود را به عرض دادگاه محترم می‌رسانم.

در ساعت ۱۰ و نیم تنفس اعلام گردید و ساعت ۱۱ جلسه مجدداً تشکیل شد.

سرتیپ ریاحی: ... تیمسار دادستان ارتش در دادگاه گزارشی که بنده تقدیم خاک پای ملوکانه کرده

بودم خواندند. لازم است اولاً عرض کنم که این گزارش را بنده در دو سه روز اول شهریور تقدیم داشتم یعنی موقعی که طبق ماده ۵ حکومت نظامی بازداشت بودم و تیمسار دادستان ارتش تصور می‌کنم در آن موقع ریاست اداره مهندسی را به عهده داشتند. این توضیح را از این لحاظ دادم که ایشان تعجب کرده بودند که چرا بنده که تحت تعقیب ایشان بودم گزارشی مستقیماً به شرف عرض ملوکانه رسانیده‌ام. این گزارش را بنده توسط تیمسار ریاست ستاد ارتش بعرض رسانیده و تا وقتی در دادگاه خوانده شد راجع به آن کلمه‌ای با کسی صحبت نکردم و این امر را خیلی عادی می‌دانم که رئیس ستاد ارتش محزولی گزارشی به حضور ملوکانه برساند. بنده در این گزارش وقایع ۳۰ تیر را لفظه به ارتش دانسته و از پیشگاه شاهانه تراضا کرده بودم لطمه دیگری در اثر وقایع ۲۸ مرداد به ارتش وارد نشود زیرا معتقد هستم افسران و افسراد ارتش مثل افرادی هستند در سمت حکومت‌های وقت. موقعی که بر حسب امر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بنده دیگر از اواسط اردیبهشت ماه به بعد نمی‌توانستم مستقیماً برای عرض گزارشهای ستاد ارتش به پیشگاه ملوکانه شرفیاب شوم و امر شاهانه شرفصدور یافته بود که گزارشها به جناب آقای نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی تقدیم شود و ایشان به عرض شاهانه برسانند از آن موقع به بعد مجبور بودم اوامر آقای نخست‌وزیر را اجراء نمایم چون به بنده امر شده بود مگر در مواقعی که از طرف اعلیحضرت همایونی برای امور خاصی احضار شوم در مواقع دیگر گزارشها را به آقای دکتر مصدق بدهم.

بنده معتقد بوده و هستم که اگر در ۳۰ تیر به افسران و ارتش دستور داده شد تیراندازی کنند مقصر مجربان نبودند و همانطور که در گزارش به پیشگاه شاهانه به عرض رسانیدم در آن تاریخ هنوز افسرانی بودند که به مناسبت وقایع ۳۰ تیر سال قبل در زندان دژیان به سر می‌بردند و حتی به خاطر دارم در بازدیدهایی که هر هفته انجام می‌دادم سرگردی را مرتب در آنجا می‌دیدم که کارش تقریباً به مرحله جنون رسیده بود. در روز ۲۸ مرداد نیز بشرحی که بعداً به عرض خواهم رساند روی اطلاعاتی که ستاد ارتش در دست داشت دستوراتی داده شد و بنده معتقد بوده و هستم که هیچیک از مجربان مقصر نبودند، سرباز و افسر آلت بیلازاده امر مقام مافوق هستند.

جمله‌ای را تیمسار دادستان ارتش مرتباً به صورت تکیه کلام تکرار می‌کردند و آن این بود که یکی از متهمین به اتکای دیگری، این به اتکای آن و آن به اتکای این، البته دولت به اتکای ارتش بود چون امر شده بود که ارتش تحت دستور مستقیم آقای دکتر مصدق عمل نماید. اتکای به ارتش از طرف یک دولت عملی است کاملاً منطقی و اصولاً هر دولتی باید اتکاء به قوای انتظامی داشته باشد. قوای انتظامی حکم عسائی را در دست شخصی دارند این عصا را در دست هر کس امر شود قرار دهند البته به آن اتکاء خواهد داشت و همان قدر که عصا می‌تواند تضاد در اموری که شخص می‌خواهد انجام دهد داشته باشد ارتش نیز همان قدر می‌تواند شعور سیاسی داشته باشد. چون هدف ارتش فقط دخالت در اتفاقاتی نظیر ۳۰ تیر یا ۲۸ مرداد یا وقایع نظیر آن نیست و هدف اصلی از داشتن ارتش عمل در مقابل بیگانگان برای حفظ کشور است همان طوری که در همه دنیا عمل می‌شود نباید از ارتش و از افسران قضاوت خواست. اگر داوران محترم نگهبان مثلاً انبار مهماتی را در نظر گیرند آیا این نگهبان مجاز است اگر کسی فقط با شعار زنده باد شاه آمد او را راه

دهد؟ طبیعی است خیر. نگهبان را یاد داده اند طبق آئین نامه یا اشخاصی که به او نزدیک می شوند عمل نمایند. با در نظر گرفتن این دلایل بود که بنده از پیشگاه شاهانه استدعا کرده بودم که هیچیک از افسران تحت تعقیب واقع نشوند. بنده امروز خوشوقتم که وقتی از زندان دزبان به دادگاه می آیم مراقبین من همان گسروهبانانی هستند که در منزل آقای دکتر مصدق محافظت می کردند. این گسروهبانان آن روز سرار رئیس ستاد ارتش و امروز زندانی می شناسند. این نهایت خوشوقتی است. این امر یک امر نظامی است در آن گزارش بنده استدعا کرده بودم آنچه ممکن است برای شخص خودم تقصیر قائل شود یا مستقیماً از طرف اعلیحضرت تشبیه نوم و جزئیات پیشنهادی خودم را که در مورد تبیهم شفاهاً به عرض ریاست ستاد ارتش رسانده ام شاید لزومی ندارد در این جا عرض کنم. بهر جهت بنده راجع به خودم ضمن اینکه استدعای عقوبتگاه را کرده بودم برای هر تبیهمی آماده و حاضریم. سه موردی که در کیفرخواست ذکر شد و ممکن است در کار بنده و نوع بزه بنده مورد ایراد باشد عبارت است از تغییر دعای صبحگاه و یک تلگراف به یکی از واحدها و یکی از فرمانداران نظامی در مورد دعای صبحگاه و شامگاه. با نهایت اطمینان می توانم عرض کنم که چه از طرف افسران پیشنهاد دهنده و چه از طرف اینجانب با نهایت حسن نیت و برای جلوگیری از اتفاقاتی که ممکن بود عواقب وخیمی داشته باشد پیشنهاد شده. بنده بی مورد نمی دانم به طور خلاصه به عرض برسانم پیشنهاد از طرف تیمسار سرتیپ زنگنه در حدود ساعت ۹ روز تصور می کنم روز ۲۶ شد. ایشان پیش بینی می کرد با وضع فوق العاده مشکلی که در نتیجه تشریف فرمایی اعلیحضرت همایونی به خارج از کشور ایجاد شده بود ممکن بود بعضی از عناصر ماجراجو و اخلاکگر از موقع دعای صبحگاه و شامگاه سوء استفاده کرده تظاهرات مضری بنمایند و چون این موضوع را سرکار سرتیپ در دادگاه تذکر دادند و تیمسار دادستان ارتش تکذیب کردند پسند عین فرمایشات تیمسار دادستان ارتش را که در جلسه ۱۸ دادگاه بدوی بیان نمودند به عرض می رسانم (قرائت اظهارات آن جلسه) اشخاصی که اصرار دادستان ارتش را در تأیید نظریاتشان دیده اند فضاوت می فرمایند که این اصرار صریحی از طرف ایشان است که به تشخیص ایشان ثابت شده است. پیشنهادی از طرف سرتیپ زنگنه شده است. مضافاً به اینکه پس از مواجهه ای که در دادرسی ارتش بعمل آمد پس از رفتن تیمسار سرتیپ زنگنه به طور خصوصی هم دادستان ارتش و هم سرتیپ کیهان خدیو به من گفتند به مسأله ثابت شد ولی چه می شود کرد که ایشان انکار می کند. بنده نمی خواهم از این جریان خصوصی هیچ نوع استفاده ای بکنم جز اینکه خود تیمسار دادستان ارتش را متوجه این نکته نمایم. تیمسار دادستان باز در همان جلسه چنین گفتند (قرائت اظهارات) بنده در این قسمت کاملاً با تیمسار دادستان ارتش موافقم که تیمسار سرتیپ زنگنه در این امر تقصیری نداشته اند ایشان پیشنهاد دهنده بودند ولی عرض می کنم بنده که شخصاً نمی توانم راجع به چنین امری تصمیم بگیرم. به تیمسار سرتیپ زنگنه و سرتیپ کیهانی گفتم این امر باشد برای بعد از ظهر و بعد از ظهر که خدمت آقای دکتر مصدق رسبدم عین جریان را عرض کردم و ایشان دلائل و اخذ تصمیم خود را در دادگاه گفتند و بنده همان روز ساعت ۶ بعد از ظهر این تصمیم را ابلاغ کردم. به زعم تیمسار دادستان ارتش بنده نیز پیشنهاد دهنده بودم و طبق استدلال خودشان تقصیری ندارم.

راجع به دو تلگرافی که آقای دکتر مصدق مکرراً دستور صدور آنها را از طرف خودشان تأیید فرمودند

باید عرض کنم که این هر دو از مواردی است که اگر تمام مدارک جمع می‌شد موضوع و طرز عمل بنده کاملاً روشن می‌شد. بنده اگر در روز ۲۶ مرداد دستور دادم مجسمه‌های اعلیحضرت همایونی و رضا شاه کبیر را در میریازخانه‌ها و مخصوصاً در باشگاه افسران حفظ کنند و اگر بنده دو مجسمه‌ای که از اعلیحضرت همایونی و رضا شاه کبیر روی میز موجود بود تا نایبه آخر که زیر تمثال اعلیحضرت همایونی تشبیه بودم حفظ کردم چطور ممکن بود دستوری بر خلاف جهت این موضوع بدهم. بنده صدور این دو دستور را که مربوط به موارد خاصی از این جهت می‌دانستم که اگر غیر از این می‌شد در آن دو محل خونریزی زیادی بعمل می‌آمد ولی بنده شخصاً اطلاعات زیادتری از اطلاعات ستاد در مورد این محل نداشتم. ایراد دیگری که تیمسار دادستان ارتش به بنده وارد کردند حتی آن را وسیله تخفیف بنده قرار دادند این بود که روز ۲۸ مرداد میریاز خود را ترک نمی‌کردم و بنده را به زور بردند. بنده عرض می‌کنم اگر برای عمل عکس این خارج شدن آن موقع از ستاد محاکمه می‌شدم بر این بمراتب گواراتر بود. در ساعت ۳ بعد از ظهر دستور جمع‌آوری میریازان به من داده شد. سرنیپ فولادوند را خدمت آقای نخست‌وزیر فرستادم چطور ممکن بود افکاری را که دادستان ارتش به من نسبت داده بود داشته باشم. که می‌خواستم صبر کنم تا شب شود شاید گره از کار باز شود. این صحیح نیست بنده ساعت ۵ و ربع که از منزل تیمسار سرنیپ پهلوان فوراً گزارش خود را برای تیمسار سپهبد زاهدی فرستادم به این مضمون بود که اینجانب سرنیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش به مناسبت وضعیتی که پیش آمده در منزل سرکار سرهنگ پهلوان هستم و منتظر اوامر هستم. بنده به هیچ وجه آن موقع اطلاع نداشتم که تیمسار سرلشکر پانمانقلیچ به ریاست ستاد منصوب شده‌اند و بنده معزولم. این امر را سرهنگ پهلوان در موقعی که از ستاد ارتش آمدند گفتند که کاغذ شما را به سرلشکر پانمانقلیچ دادم که ایشان به آقای نخست‌وزیر بدهند. بنده تا ۲۸ مرداد طبق فرمان رئیس ستاد بودم و از این لحاظ اعتراضات دادستان وارد نیست و هم‌طور اظهارات دادستان که در دادگاه بدوی به نظر آمده بود که متقاعد شده‌اند که بنده به هیچ وجه تا آخرین دقائق روز ۲۸ مرداد از فرمان عزل آقای دکتر مصدق اطلاع نداشتم در این دادگاه مجدداً تجدید مطلب کردند. در مورد دادرسان محترم بازرس‌های بندر را بازجویی‌های بنده را ملاحظه فرموده‌اند وقتی سرنیپ نصیری در شب ۲۵ به ستاد ارتش آمدند به بنده گفتند حامل امر به‌ای برای آقای نخست‌وزیر بودم و ایشان رسید دادند. بدیهی است من که رئیس ستاد ارتش بودم نمی‌بایستی سوال کنم که امر به‌مرحله به چی است. تصور نمی‌کنم خود تیمسار نصیری هم از مضمون امر به اطلاع داشته باشد. یک امر عادی است امر به‌ای که از طرف اعلیحضرت برای نخست‌وزیر صادر می‌شود رئیس ستاد ارتش چرا باید بخواهد از مضمون آن اطلاع حاصل کند. البته اگر تیمسار نصیری راجع به مضمون امر به بنده جرفی زده بودند موضوع کاملاً تغییر پیدا می‌کرد. راجع به افسران گارد بنده باید توضیح لازم به عرض برسانم آن شب وقتی آقای دکتر مصدق دستور دادند تیمسار سرنیپ نصیری بازداشت شوند به محبت ایشان فقط یک ستوان سوم بازداشت شد. بقیه اعضاء گارد را بنده به ستاد ارتش احضار کردم و به آنها گفتم که به هیچ وجه آنان تقصیری ندارند چون آنان هم امر فوق را اجراء کرده بودند.

در ساعت ۱۲ جلسه ختم و جلسه آینده به ساعت ۹ صبح روز بعد موکول شد.

پیوست شماره ۱ جلسه بیست و پنجم دادگاه تجدیدنظر نظامی

توضیح درباره آخرین دفاع یزرگمهر

دکتر محمد مصدق در جلسه ۲۴ دادگاه تجدیدنظر نظامی ساعت ۱۷ روز دوشنبه ۲۰ اردیبهشت ماه ۱۳۳۳ آخرین دفاع خود را با بیاناتی زیبا، پر معنا و تکان دهنده و با عبارات زیر پایان داد:

«..... هدف من در زندگی یکی است و آن استقلال و عظمت کشور است که بخاطر همین هدف زنده‌ام و کمال سربلندی است که در این راه از بین بروم و خدای را شاکرم که در خلال این سرنوشت تیره و تار که برایم مقدر فرموده است این محاکمه وسیله‌ای شد که بس از پنجاه سال مشروطیت در افکار عمومی...

«... بنابراین شما دادرسان بدانید که ملت ایران نگران این محاکمه است. زیرا خوب می‌داند که مثلاً محکومیت من در کیفیت مشروطه‌ای که می‌خواهید برای ملت قاتل شوید موقر است... این بود عرایض من.»

پس از رسمیت بیست و پنجمین جلسه رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر نظامی در ساعت ۹ روز سه‌شنبه ۲۳/۲/۳۱ رئیس دادگاه به اینجانب تکلیف آخرین دفاع نمود جواب دادم: «نظر به اینکه تمام مطالبی که به عنوان آخرین دفاع گفته شود بوسیله خود موکل بیان شده بیده عرضی ندارم.»

حال از من می‌توان پرسید چرا مطالبی به عنوان آخرین دفاع بیان نکردم؟

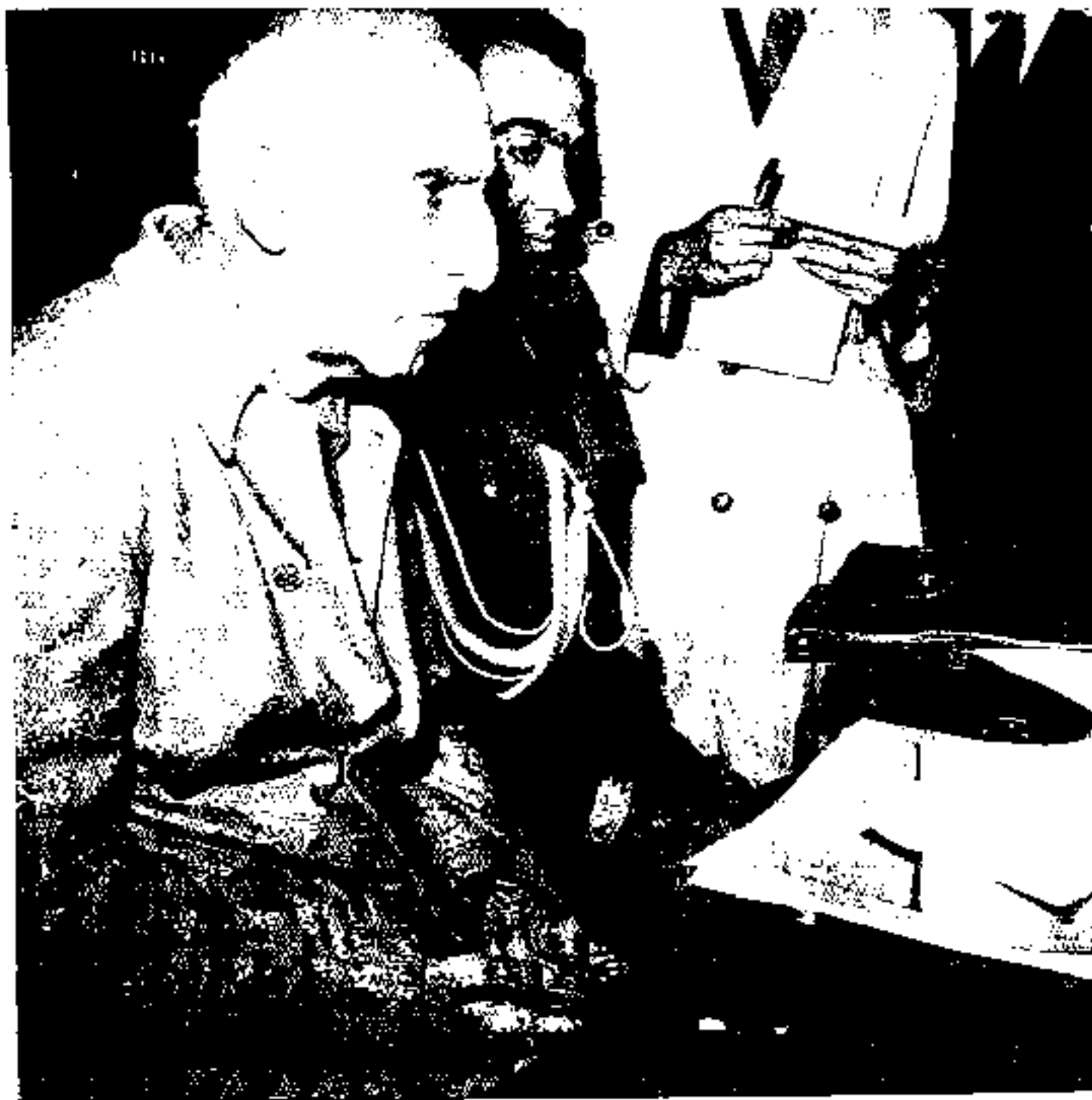
با تهنیتی که در بدو قبول و کالت دکتر مصدق با خود نموده بودم این بود که از خودم رأیی نداشته باشم و یک تنه از ترس او دفاع کنم و هرچه از من می‌خواهد انجام دهم و اگر هم خواسته او به صراحت و اشاره و ایحاء هم بیان نشود خودم بر اساس مسئولیت وجدانی در راهی که او می‌رود قدم گذارم و هرچه هم او نمی‌خواهد بپوشش نگریم. به اضافه همه سختیها را به تمام معنی کلمه تحمل کنم. حتی در امور عادی پیش‌با افتاده مثلاً:

— بعد از غذا (ظهر یا شب که غالباً پیش ایشان می‌ماندم) می‌گفت: آقا بعد از غذا نباید بلافاصله حرکت کرد و یا به کاری مشغول شد. حدود ۱۰ دقیقه بعد از غذا استراحت کنید بعد. می‌گفتم چشم و چنان می‌کردم.

— یکروز به من در زندان گفت: این رشته‌ها که به شانه راست با دو منگوله روی سینه آویزان است چی است؟

گفتم این اسنس و اکسیل است و واکیل سفید علامت پایان دوره دانشجویی است که من هم تمام کرده‌ام. پرسید اگر این را برداری اشکالی دارد؟ گفتم خیر و تا آخر دادگاه بدوی و تجدیدنظر و تا هنگام انتظار خدمت

در ارتش که تا نیمه دوم سال ۱۳۴۳ به مدت یک سال ادامه یافت از مزایای آویزان کردنش صرفنظر کردم.



خلاصه در مقابل اراده او فنا فی الله شدم. و ادامه بناقت... به عبارت دیگر در برابر او اراده و تصمیم خاصی نداشته او را می‌خواستیم و برای او می‌خواستیم.

سرتیب آزموده شدیداً مکث و برآشفته از اظهارات من در لایحه‌ای که در شروع جلسه اول دادگاه تجدیدنظر قرائت نمودم بر آن شد در جلسات بعد مرا بگوید. شروعش از یادآوری فحش نداده دکتر مصدق شد! در لایحه‌ای که ابتدا به دادگاه تجدیدنظر تسلیم نمودم نوشتم این لایحه با نظر موکلم تنظیم شده است. قرائت آن لایحه معلوم کرد که در مقیاس کوچکتر تمام نظرات دکتر مصدق را در بطلان رأی دادگاه بدوی آورده‌ام. اظهارات من در جلسات بعدی نیز مزید گردید و موجب تهدید شدید و صریح سرتیب آزموده شد. از گفته‌هایم ابراز انزجار کرد و گفت سرهنگ بزرگمهر با درجه افسری چگونه جرأت می‌کند که بگوید: قانون دادرسی و کيفر ارتش سال ۱۳۱۸ (از کمیسیون قوانین مجلس شورای ملی گذشته بود) بموجب لایحه اختیارات قانونی دکتر مصدق منسوخه است. وقتی که آمار نمایل مجالس مقتنه در دوره‌های مختلف به نخست‌وزیران یا توضیحات لازم از طرف دکتر مصدق به دادگاه تسلیم می‌شد.

وقتی که عایدات و هزینه‌های دولت در طول ۲۷ ماه و نیم دوره حکومتش را دکتر مصدق با ارقام و اعداد و مدارک با حاصل عملکرد شرکت ملی نفت را جزء به جزء می‌گفت و اسنادش را ارائه می‌داد. وقتی که جزوه جلیبی نطق ناصرالملک نایب‌السلطنه از انبار مجلس شورای ملی تا تریبون دادگاه راه می‌پیمود و ضمیمه پرونده دکتر مصدق می‌شد.

وقتی که سند کودتا را از مرجع رسمی فرمانداری نظامی تهران ارائه می‌داد. وقتی که دکتر مصدق حساب دوره صد ارتش را پس داد و گفت: اگر کنسی حرفی دارد بگوید و کسی حرفی پیدا نکرد (چون حرفی نبود) که بگوید، سرتیب آزموده از شدت خشم به من نسبت جاسوسی داد و گفت: دکتر مصدق مثل دوره زمامداریش که به کمک جاسوسانش زیرینو مملکت را اداره می‌کرد حالا هم جاسوسانش کار می‌کنند، روزنامه مردم دستش می‌دهند، روزنامه لوموند... برایش جمع می‌کنند. سرا آلت ریشخند خواند و اضافه کرد: پدبخت مصدق که با خبرهای دروغ مسخره‌اش می‌گتند و در یکی از جلسات انفاضه فرمود:

دوست آنست که بگریاند دشمن آنست که بخنداند

خلاصه عرض کنم صفا و وفا و اعتقاد من به دکتر مصدق راز پنهان کردنی نبود.

سرتیب آزموده در دادگاه بدوی اقدامات مرا به تسامح برگزار می‌کرد و به روی خود نمی‌آورد ولی در دادگاه تجدیدنظر طاقش طاق شد و گفت: افسون و دم گرم او در و کیش هم اثر کرده و... با عرض این مراتب و آشکار شدن راز پنهان یا علقه معنوی‌ام آماده آخرین دفاع بودم و لوازم آن را هم فراهم کرده بودم.

۱. در جلسه ای در دادگاه بدوی نظامی دکتر مصدق با اشاره به من گفت: پدر سوخته باشی اگر حرف بزنی! اولاً پدرم سوخته، مرحوم شده بود (خدا رحمتش کند). ثانیاً با شرط اگر گفت، ثالثاً منم که چیزی نگفتم و خود عبارت هم به نظرم فحش نیست، آنچه مرا زنج داد این بود که دکتر مصدق تا آخر عمر خود را سرزنده چنین جمله‌ای می‌دانست و طی نامه مشروحی که از احمدآباد فرستاد ابراز شرمندگی کرد باید بگویم که دستگاه دولتی و شاه آشفته بودند که چیرا عکس العملی نشان نداده و آبروی ارتش را برده‌ام! و آنان را شاد نکرده!